

گزارش اجمالی وضعیت فلسفه در نیم قرن اخیر

در گفتگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

کتاب ماه فلسفه: به نام خدا! آقای دکتر همان گونه که بارها در گفتگوها و نوشته‌هایتان تصریح کرده‌اید، برجسته‌ترین استاد فلسفه شما علامه طباطبایی بودند، لطفاً قدری درباره ویژگی‌ها و برجستگی‌های ایشان توضیح بفرمایید.

دکتر دینانی: درباره این مسئله من مکرر صحبت کردم. ویژگی‌های علامه طباطبایی خیلی زیاد است، ایشان در واقع انسان جامعی بود، چیزی که الآن کمتر شهرت دارد، وجهه فقاقت ایشان است. علامه یک فقیه کامل بود. فقیه بود و از فقه‌های زمان خودش کمتر نبود.

ولی اصلاً به این جنبه ایشان توجهی نشده است!؟

برای این که یک چیزهایی می‌آید روی یک چیزهای دیگر را می‌پوشاند. می‌گویند مرحوم حاج محمدرضا اصفهانی که فقیه متبحری بود، در ادبیات فوق‌العاده بود، او خودش می‌گفته: ادبیات من روی فقه و اصول مرا پوشانده است. آقای طباطبایی هم فلسفه‌اش روی فقه و اصولش را پوشانده بود. ولی در واقع فقیه بزرگی بود. اصولی بزرگی بود. استادهای بزرگی دیده بود؛ و همان وقت‌ها که ما شاگردش بودیم و می‌دانستیم که ایشان در فقه و اصول هم خیلی توانایی دارد و آثار خوب دارد، از ایشان خواهش کردیم که اجازه دهید که آثار فقه و اصول شما را چاپ کنیم. ولی ایشان مکرر این جواب را می‌دادند که «من به الکفایه» هست. فقه و اصول هست، ما باید کارهایی بکنیم که دیگران کمتر می‌کنند. ایشان مفسر بزرگی هم بود، تفسیرشان خوشبختانه در دست است و من نباید در موردش صحبت کنم: تفسیر کبیر المیزان. شما کمتر در سنوات اخیر مفسر خوبی داشتید. پس ایشان فقیه بود، اصولی بود، مفسر بود، عارف بود، اهل سیر و سلوک بود و بعد از همه اینها فیلسوف بزرگی هم بود. منتها ایشان خیلی در عین حال محتاط بود، حواسش جمع بود. چون فلسفه بالاخره به طور جدی در حوزه‌ها مطرح نبود. یک عالم حاشیه‌ای بود. من حالا از قبل از انقلاب صحبت می‌کنم. فلسفه، درس تقریباً حاشیه‌ای، حتی پنهانی بود. ما حتی الامکان کتاب‌های فلسفه‌مان را پنهان می‌کردیم. من کتاب فلسفه‌ام را جایی می‌گذاشتم که دیگران نبینند.

پرتال جامع علوم انسانی



یک دوست ظریفی داشتیم که او هم با ما منظومه می‌خواند. گربه رفته بود روی کتابش کثافت کاری کرده بود. او می‌گفت: ببین این گربه هم ضد فلسفه است. این همه کتاب آنجا بوده، آمده این کتاب را کثیف کرده. فلسفه چون مهجور بود، آقای طباطبایی هم حواسش جمع بود و قدری احتیاط می‌کرد. در درس روزشان که اسفار بود و بعد هم به مناسباتی شفا درس می‌دادند، همین ظاهر را می‌گفتند و بعضی از طلبه‌ها که اهلش بودند، استفاده می‌کردند. ولی ایشان یک اندیشه‌های عمیق داشت. اندیشه‌های عمیقی که برای همه گفتنی نبود، در همان جلسات شبانه می‌فرمودند.

یک سری جلسات شبانه داشتند که سیار بود و در منزل‌ها می‌گشت. هر شب نوبت یکی از رفقا می‌شد. این جلسات از غروب شروع می‌شد تا یک نیمه شب، هفته‌ای دو شب تمام اندیشه‌های بکر و ژرف‌شان را که صلاح نمی‌دیدند برای همه بگویند، در آن جلسات عنوان می‌کردند و ما استفاده می‌کردیم.

ایشان
به معنای واقعی کلمه
فیلسوف بود و
آزاد اندیش.
چون فیلسوف هم
اگر آزاداندیش نباشد،
فیلسوف نیست.

به نظر می‌آید که نوآوری‌های فلسفی علامه طباطبایی هم در تقریر مسائل فلسفی بود، هم در ارائه بعضی از استدلال‌ها و نیز طرح برخی از مسائل جدید. این نوآوری‌هاست که او را ممتاز می‌کند. ببینید، شما خوب اشاره کردید. مثلاً اسفار الآن هم ممکن است تدریس شود، همیشه تدریس می‌شود. اسفار یک معانی دارد، یک سلسله اصطلاحات که ممکن است دانشجو و طلبه فلسفه یاد بگیرد، ولی یک جاهایی، یک عمقی در این اندیشه‌ها هست، که سینه به سینه از استاد‌های با سابقه منتقل شده و هر استادی از آن برخوردار نیست. این جا، همان جاهایی بود که علامه طباطبایی گرفته بود و خودش هم صاحب اندیشه بود و از استادان خوب گرفته بود و به ما می‌گفت. آن‌ها اهمیت دارند، و گرنه معنا کردن و یادگرفتن اصطلاحات، فلسفه نیست. در واقع ایشان به معنای واقعی کلمه فیلسوف بود و آزاد اندیش. چون فیلسوف هم اگر آزاداندیش نباشد، فیلسوف نیست. بارها برای مقایسه، ضمن این که همیشه شاگرد علامه طباطبایی بودم، چند استاد دیگر را هم درک کرده بودم. کنجکاو بودم، هر کسی که کار فلسفه می‌کرد، یک چند روزی در کلاس درس‌اش حاضر می‌شدم. از جمله فیلسوفان بزرگ عصر ما که من در عرض چهار سال، سه تابستان به قزوین رفتم، مرحوم رفیعی قزوینی بود. او هم فیلسوفی بود که فلسفه را خوب می‌دانست و معروف هم بود. بعد هم ایشان آمد تهران و وفات کرد. ایشان در تدریس اسفار و تسلط بر کتاب اسفار، بی‌نظیر بود و تسلطش بر کتاب اسفار از علامه طباطبایی قوی‌تر بود و بیانش هم رساتر. یعنی بسیار خوش‌تقریر و خوش‌بیان بود و من کمتر کسی را به زیبایی بیان ایشان دیده بودم. اما در مقام مقایسه با علامه طباطبایی، آزادی اندیشه‌های طباطبایی را نداشت. علامه طباطبایی صاحب فکر جدید بود، صاحب مبنا بود و به اعماق می‌رفت و آزاداندیش بود. این امتیازی است که من برای ایشان قائل هستم و به نظر من این در فلسفه خیلی عظمت است.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آیا الآن مسئله خاصی در ذهنتان هست؟

رتال جامع علوم انسانی



یکی دو تا نیست. نمی‌شود به آن‌ها اشاره کنی. یکی از جاهایی که ایشان اندیشه‌هایشان را خیلی خوب اظهار کردند و متأسفانه ادامه پیدا نکرد، حواشی است که بر کتاب بحرالانوار علامه مجلسی نوشتند. آن سال‌ها که ما طلبه بودیم، بحرالانوار مجلسی تجدید چاپ می‌شد؛ و از ایشان خواستند که یک حواشی بنویسند. علامه مجلسی گاهی روایات را معنی و درباره آن معانی اظهار نظر کرده. یک جاهایی مرحوم مجلسی به فلاسفه هم ناسزا گفته و آن در مواردی است که مبنای کلامی او با مبانی عمیق فلسفی سازگار نبوده. علامه در این موارد حاشیه زدند. به نظر من عمیق‌ترین اندیشه‌های مرحوم علامه طباطبایی در این حاشیه‌ها بود. اما این تا ۶ جلد بیشتر ادامه پیدا نکرد. بعد سر و صدا شد. در نجف و قم و ... که مثلاً به مجلسی توهین شده و مجلسی رد شده و آنها رد مجلسی را جایز نمی‌دانستند. سر و صداهایی در حد تکفیر و خیلی ماجراهای دیگر. آخوندی آمد پیش علامه طباطبایی که شما یک قدری احتیاط کنید و حرف‌های مجلسی را رد نکنید. ایشان گفتند: من اگر بخواهم بنویسم، نظرم را باید بنویسم. اگر هم نه که می‌خواهید بنویسم. بالاخره ترجیح دادند که ایشان ننویسند و کتاب چاپ نشود. بنابراین قلم آنجا قطع شد. اگر به مجلدات شش‌گانه بحار مراجعه کنید، اندیشه‌های نو ایشان آنجا ظاهر می‌شود.

در جایی فرمودید که بدایة‌الکحمة علامه طباطبایی، خلاصه و گزیده شرح منظومه سبزواری است؟

بله! به نوعی خلاصه شرح منظومه است. علامه با تألیف این کتاب درصدد بودند آموزش فلسفه سهل شود، چون در شرح منظومه دانشجو باید در لابلای اشعار، فلسفه را بیاموزد و یک قدری ذهن طلبه‌ها را پریشان می‌کرد.

آیا شما بدایه را بر شرح منظومه ترجیح می‌دهید؟

اگر از من بپرسید، می‌گویم: نه. من یک برکتی در شرح منظومه می‌بینم که خیلی خاص است. البته برای کتاب‌های مرحوم طباطبایی ارزش خاصی قائل هستم.

علامه طباطبایی کتاب دیگری دارند با نام اصول فلسفه و روش رئالیسم. آن را در چه مستوایی

نوشتند و اصلاً انگیزه‌شان از نوشتن آن کتاب چه بود؟

این کتاب قبل از دوره ما نوشته شد. همان موقع که مرحوم مطهری بودند. ما دوره بعد بودیم. این کتاب به مناسبت زمان نوشته شد. آن زمان تبلیغات کمونیستی خیلی در ایران فراوان بود و کمونیست‌ها خیلی فعال بودند. مرتب جزوه و کتاب منتشر می‌کردند و ذهن جوانان را پریشان می‌کردند. این‌ها برای افراد ساده خیلی جاذبه داشت و حتی خیلی از طلبه‌ها ممکن بود تحت تاثیر قرار بگیرند. آن موقع بعضی از دلسوزان آمدند و گفتند: بیایم این‌ها را بررسی و تحلیل کنیم و پاسخی به این شبهات ماتریالیستی بدهیم. این موضوع در جلسات مطرح شده بود و یک سلسله مباحث انجام شد که خلاصه‌اش همین کتاب است. در واقع به مناسبت زمان و به مقتضای روز نوشته شده بود و در عین حال عمیق بود؛ لذا جای خودش را زود باز کرد و خیلی جاها مطرح شد و خیلی خواننده شد و منشأ اثر بود. حالا ممکن است یک انتقاداتی بر این کتاب وارد باشد، ولی در آن زمان خوب بود و ضرورت ایجاب می‌کرد که این مباحث مطرح شود و مؤثر هم بود. مرحوم مطهری هم انصافاً تعلیقات بسیار مفیدی بر آن نوشتند.

کسانی که در آن جلسات درسی حاضر بودند، از اساتید دانشگاه هم

بودند، آیا آنها فلسفه می‌دانستند؟

عرض کردم من در آن جلسات نبودم. این جلسات قبل از من بود. ولی قطعاً بوده. حالا چه کسانی بودند، مشخص نیست و من نمی‌دانم. ولی در



دوره‌ای که جلسه شبانه بودیم، دیگر این مسائل مطرح نبود. همان مسائل فلسفه اسلامی به طور عمیق مطرح بود.

استاد فرمودید در قزوین مدتی از محضر مرحوم رفیعی قزوینی بهره بردید، گویا ایشان مکتوبی درباره معاد دارند؟

متأسفانه، ایشان کمتر می‌نوشت، ولی از مجموعه سخنرانی‌های ایشان کتابی درباره معاد گردآوری و چاپ شده و من گاهی با این که شاگرد ایشان بودم و برایشان احترام زیادی قائل بودم، در یکی از این کتاب‌ها خودم یک اشاراتی داشتم.

آیا شما از مباحثی که ایشان در آموزه معاد مطرح کردند، تأثیر پذیرفتید؟

نه، من معادشناسی ایشان را اصلاً قبول ندارم. ایشان سعی کرده جانب شریعت را خیلی نگه دارد. یک قدری هم با ملاصدرا کم‌لطفی کرده، با این که ملاصدرا بی‌بند بود. ولی چون فقیه بود و مرجع تقلید بود و صاحب رساله بود، و در هر حال باید این عنوان را هم حفظ می‌کرد، یک قدری محتاطانه در این‌جا صحبت کرده. یعنی جنبه فلسفی کارش یک قدری کمتر است. جنبه شریعتی‌اش بیشتر است. به همین جهت در یکی از کتاب‌هایم، در ماجرای فکر فلسفی، گستاخی کردم، به دیدگاه ایشان اشاره کردم و نقد کردم. گرچه استاد من بودند، می‌گویند: ارسطو گفته که من افلاطون را خیلی دوست دارم، ولی حقیقت برابرم ارزشمندتر است.

آقای مطهری چه؟ آن موقع آیا مطرح بودند، اصلاً دیدگاهتان نسبت به ایشان و آثارشان چیست؟ آثار فلسفی‌شان و به خصوص نظراتی که ایشان در فلسفه غرب داده‌اند. بعضی معتقدند که چون براساس آثار دست چندم و مانند سیر حکمت در اروپا بوده، نمی‌توان زیاد به نظراتشان در حوزه فلسفه غرب استناد کرد؟

بله! البته این حرف درست است. مرحوم مطهری، عالم بود، فاضل بود، با فکر بود. آثار فلسفی‌شان هم خوب است. اما آنجا که موضع غربی می‌گیرد، البته باید با احتیاط بیشتری برخورد کرد. طبیعتاً ایشان فلسفه غرب را خوب نمی‌دانست و به همین آثار دست چندم که آن موقع خیلی هم کم بود، استناد می‌کرد.

مدافعان ایشان می‌گویند استاد مطهری از هوش سرشاری برخوردار بوده و این باعث می‌شود آن ضعف را جبران بکند. یعنی با وجودی که منابع محدودی در اختیار داشت، ولی چون هوش سرشاری داشت، کانت را از کانت‌شناسان هم بهتر می‌فهمید.

نه، من این را باور ندارم. البته هوش سرشار داشت، ولی هوش هر چه قدر هم بالا باشد، وقتی که انسان به درستی حرف آن طرف را خوب نداند، خیلی نمی‌تواند جبران کند. در هر حال ورود به این مباحث، مکتب‌ها و نحله‌های فلسفی احاطه می‌خواهد و بدون احاطه، اظهار نظر کردن، آسان نیست.

آیا نقش ایشان را در رشد فلسفه در همان سده‌هایی که ایشان شاگرد بودند و بعد آمدند استاد دانشگاه شدند، چه در

مرحوم مطهری،
عالم بود، فاضل بود،
با فکر بود.
آثار فلسفی‌شان هم
خوب است.
اما آنجا که
موضع غربی می‌گیرد،
البته باید
با احتیاط بیشتری
برخورد کرد.



تدریس و چه نوشتن، مهم می‌دانید؟

طبیعتاً در گسترش فلسفه، تشویق بعضی‌ها، بله خوب نقش داشته. در این شکی نیست که نقش داشته. اما این به معنای قابل انتقاد نبودن، نیست. برخی از نظریات ایشان قابل نقد و بازنگری است.

برای ما که جوان‌تر هستیم و آن دوران را درک نکرده‌ایم، ذهنیت ما این است که بعد از علامه طباطبایی کسی که از جهت فلسفی، در آن فضا موثر بوده، استاد مطهری است. نمی‌شود گفت بعد از علامه طباطبایی قوی‌ترین بود. کسانی هم بودند که قوی‌تر بودند و هنوز هم شاید باشند. ولی در هر حال ایشان چون مرد اجتماعی بود و عالم به زمان بود، فعال بود، اندیشه‌هایش را گسترش و نشر می‌داد. بیشتر از دیگران منشأ اثر بود. شاید دیگرانی بودند که اندیشه‌هایشان را منتشر نکردند، ولی ایشان اندیشه‌هایش را نشر می‌داد، درس می‌داد، می‌نوشت، از این جهت منشأ اثر بود.

آیا می‌توانیم بگوییم ایشان به یک معنایی متکلم بود تا فیلسوف. بیشتر هدفش دفاع از دین بود، هر جا که احساس می‌کرد نیاز هست، ظهور پیدا می‌کرد. مثل کتابی که در رابطه با حجاب نوشت. یا داستان و راستان که می‌گویند از یک فیلسوف بعید است که بیاید رمان بنویسد آن هم برای قشر عوام؟ آیا این ناشی از آن نمی‌شود که جنبه متکلم بودن ایشان، بر حیثیت فیلسوف بوده ایشان غلبه داشت؟ البته متکلم هم بود، اما این که کتاب حجاب نوشت و یا کتاب‌های دیگر را نوشت یا داستان و راستان نوشت، این را به حساب متکلم بودن نگذارید. این را به حساب دینی بودن بگذارید. او یک مرد دینی بود و عالم به زمان. این را به حساب عالم به زمان بودن بگذارید. چون متکلمینی هستند که داستان راستان نوشتند، حجاب نوشتند. ضمن این که ایشان متکلم هم بود. ایشان عالم به زمان بود و دغدغه دینی داشت و وظایف دینی حس می‌کرد که این آثار را نشر بدهد. در هر حال ذوق کلامی‌اش می‌چربید، ولی عمق فلسفی هم داشت.

یکی از ویژگی‌های مثبتی که در آثار ایشان مشاهده می‌شود، این است که قلم روانی دارد و دیگر این که به نظر می‌آید به هر مسئله فلسفی که می‌خواهد بپردازد به سیر تاریخی بحث هم اشاره می‌کند و این در فهم مسئله کمک می‌کند. بله این اهمیت دارد و از ویژگی‌های ایشان است. بسیاری از عالمان حوزه‌های علمیه اهل قلم نبودند، ایشان می‌نوشتند و قلمشان هم خوب بود. به همین جهت هم عرض کردم منشأ اثر بودند. اما این که بگوییم بزرگ‌ترین فیلسوف در زمان خودشان بودند، شاید یک قدری محل مناقشه باشد.

در صحبت‌هایتان به سیدجلال هم اشاره کردید. در مورد نقش ایشان در رشد فلسفه هم اشاره بفرمایید؟ ظاهراً یک کار مشترک هم با ایشان داشتید؟ شرح



فصوص را می‌گوییم؟

نه، کار مشترک که نداشتیم. فقط یک کتاب عرفانی بود به نام شرح مؤیدالدین جندی بر فصوص الحکم ابن عربی که ایشان تصحیح کرده بود و چون کمی حالشان خوش نبود، گفت شما این کتاب را نگاه کنید و مقدمه‌ای بنویسید. من برای این کتاب فقط یک مقدمه نوشتم، همکاری من با ایشان فقط در همین حد بود که یک مقدمه ۵۰ صفحه‌ای بر آن کتاب نوشتم. اما چند سال پیش که چاپ مجدد داشت، مقدمه مرا حذف کردند. نمی‌دانم به دستور ایشان بود یا کسانی که چاپ کردند. در دانشگاه مشهد من با ایشان همکاری بودم و ایشان مدیر گروه فلسفه بود و من عضو گروه فلسفه اسلامی. قبلاً هم ایشان را می‌شناختم. ایشان پیشکسوت بودند و بر ما مقدم‌تر بودند و برایشان احترام پیشکسوتی همیشه قائل هستم. ولی من با ایشان همکاری فلسفی جز همین کتاب نداشتیم. در هر حال ایشان هم انصافاً کارهای زیادی کرده.

درک فلسفی بسیار قوی‌ای داشتند. ایشان در فلسفه اسلامی قوی بود و مسائل را خوب می‌فهمید و خیلی استاد دیده بود. آدمی بود که استادهای زمان خودش را هر کس و هر جا که بود، درک کرده بود.

فهم فلسفی شان چه طور بود؟

درک فلسفی بسیار قوی‌ای داشتند. ایشان در فلسفه اسلامی قوی بود و مسائل را خوب می‌فهمید و خیلی استاد دیده بود. آدمی بود که استادهای زمان خودش را هر کس و هر جا که بود، درک کرده بود. وی علامه طباطبایی را دیده بود، میرزا مهدی مازندرانی را دیده بود، استادهای زمان خودش را دیده بود و چیزی فراگرفته بود؛ و خودش هم یک عمری کار کرده بود و خوش‌استعداد هم بود و به نظرم در فلسفه خوش‌فهم بود، اما فقط در همین چهارچوب فلسفه اسلامی. اصلاً از غرب هیچ نمی‌دانست. فضای زمانه چیست؟ دنیا به چه سمتی می‌رود؟ اصلاً اینها را نمی‌دانست. در این فضای فلسفه اسلامی الحق و الانصاف خوب بود. به خصوص دوران صفویه را هم خوب کار کرده بود. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران را در چهار جلد به سفارش کربن بازنویسی کرد. شاید اگر کربن سفارش نمی‌کرد، ایشان هیچ وقت به فکر احیای این مجموعه نمی‌افتاد. به هر صورت کربن از او خواست و کمکش هم کرد و انصافاً این چهار جلد نسبتاً کار مهمی است. اینها را از کتابخانه‌ها درآورد، تصحیح کرد، خوب هم اینها را می‌فهمید. مقدمه‌ای هم که بر این کتاب‌ها نوشته، نسبتاً قوی است. یک کتاب هم خودشان نوشته‌اند تحت عنوان هستی از نظر فلسفه و عرفان. در واقع با این کتاب دانشگاه قبولش کرد. اگر این را هم ضرورت نمی‌دید، نمی‌نوشت. وقتی خواستند ایشان را در دانشگاه بیاورند، چون دکترا نداشت گفتند یک چیزی بنویس تا ما به عنوان رساله دکتری قبول کنیم و ایشان این کتاب را نوشت که در واقع به عنوان رساله دکتری از او قبول کردند. این هم کتاب بدی نیست؛ و نشان می‌دهد که مسائل را خوب می‌فهمد و مقدمه‌هایی هم که برای کتاب‌های گوناگون نوشته‌اند، بسیار عالمانه است.

نکته‌ای که در مورد ایشان است این که عمده آثار ایشان تصحیح است و مقدمه‌هایی هم که بر متون زدند، در واقع شرح آن متون است. آیا ایشان توان نقد و نوآوری فلسفی نداشتند که اثر مستقلی نوشتند یا ضرورت این کار را نمی‌دیدند و این را ترجیح می‌دادند که بروند و مثلاً یک متنی از فاضل هندی را احیا بکنند؟

ایشان اشکال کارش این بود که از جریان‌های زمان آگاهی نداشت. از فلسفه غرب هیچ اطلاعی نداشت. این مهم است که آدم بدانند در دنیا چه می‌گذرد؟ ساحت تفکر در چه مقامی است؟ چون نمی‌دانست، در این زمینه‌ها نوآوری نداشت. حتی این که آدم بدانند ملاصدرا چه جایگاهی در جهان دارد. چون نمی‌توانست با غرب مقایسه کند. چون اینها را نداشت، نمی‌توانست در این فضا وارد شود، ولی در آن فضای خودش که فلسفه اسلام باشد، در تعلیقاتی که زده و مقدمه‌ها و اظهارنظرهایی که داشته، مطالب مهمی دارد. نوآوری‌اش در همین حد بوده که می‌تواند بر فلان مطلب ملاصدرا یک نقدی بکند. این نوآوری در همین حد است. قبلاً هم همین‌طور بوده. اما برای نوآوری به معنای امروزی، باید اولاً شخص به فضای فکری جهانی وارد باشد تا بتواند حرف جدیدی بزند. کسی که به فضای فکری جهان آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند نوآوری داشته باشد.

از جهت بیان و تدریس چه طور؟

من که شاگرد ایشان نبودم، ولی در جلسات گفت‌وگو خوش‌تقریر بود. مسائل فلسفی را خوب می‌گفت.

از شخصیت‌های دیگری که در آن زمان در محیط فلسفه اسلامی مطرح بودند، فرد دیگری به ذهنتان نمی‌رسد؟ مثلاً شخصیت کربن را می‌شود به عنوان صاحب‌نظر در حوزه فلسفه اسلامی مطرح کرد؟

حقیقتاً می‌شود. کربن به معنی واقعی کلمه، فیلسوف غربی است و مکتب‌های غربی را خوب می‌شناخت و در زمان خودش بیش از هر کس دیگری استاد دیده بود. مثلاً با هایدگر معاشرت داشته. سال‌ها شاگرد امیل بریه بوده، با ماسینیون خیلی سروکار داشته، خیلی خوب نخله‌های فلسفی را می‌شناخت. ولی وقتی که به فلسفه اسلامی دل بست و از طریق سهروردی وارد فلسفه اسلام شد، دیگر تمام عمرش را شب و روز در مطالعات اسلامی گذاشت. شب‌ها تا صبح می‌نشست. یک غربی شب تا صبح بنشیند خیلی است. شب‌ها کار می‌کرد، روزها می‌خوابید. خیلی کار می‌کرد و خوب فلسفه اسلامی را می‌شناخت. انصافاً فیلسوفان اسلامی را خوب می‌شناخت. یعنی می‌شود او را

صاحب‌نظر در فلسفه اسلام بدانیم.



آثارش در چه مستوایی است؟

خیلی از آثارش به فارسی ترجمه نشده. اما در کل جهان ترجمه شده و الان نقش جهانی دارد، به خصوص موضعی که در حمایت از شیعه دارد. یعنی یک شیعه واقعی است. هر چند ظاهراً نیامد وضو بگیرد، نماز بخواند، ظاهراً هم مسلمان نشد، ولی به نظر من حمایت و دفاعش از موضع تشیع خیلی جانانه است و خیلی هم در جهان منشأ اثر شد. عرفان شیعی را خوب طرح کرد. آثار ایشان در عربستان رسماً تحریم شده، چون منشأ اثر واقع می‌شود. در مالزی، در اندونزی، در ترکیه، در بوسنی هرزگوین هم تحت‌تأثیر کُربن هستند.

از دیگر شخصیت‌هایی که در فلسفه نقش داشتند، آیا می‌توانیم آقای نصر را نام ببریم؟

نصر، درست است که ایرانی است و خیلی هم ایرانی مآب است، ولی در غرب بزرگ شده، از بچگی از ۱۳ سالگی در غرب بوده، ولی همچنان مجذوب فلسفه اسلامی است. من به روش و مسلک سیاسی‌اش اصلاً کار ندارم. او مجذوب فلسفه اسلامی است. اما فلسفه اسلامی را به طور سیستماتیک مثل یک طلبه فرانگرفته. همین‌طور مطالعه کرده و سال‌ها در خدمت آقای علامه طباطبایی در جلسات شبانه تهران بوده. در همه این جلسات بدون استثنا شرکت کرده. تابستان‌ها که علامه طباطبایی می‌آمد در درکه منزل می‌گرفت، نصر هر روز صبح می‌رفت یک درس نزد علامه طباطبایی می‌خواند، چندین سال. از فلسفه غرب هم مطلع بوده.

آیا آثارشان در آن فضا تأثیرگذار بود؟

آثارش در نشر فرهنگ اسلامی منشأ اثر بوده. یعنی بعد از کُربن می‌توانیم بگوییم آثار نصر خیلی منشأ اثر بوده. من به کشورهای اسلامی می‌رفتم، از کشورهای عربی گرفته تا شرق مثلاً اندونزی و مالزی که رفتم، همه آثار نصر ترجمه شده و مردم نصر را می‌شناسند. مثلاً ترک‌ها در ترکیه خیلی از آثار نصر را خوانده‌اند. همه آثارش ترجمه شده و تحت‌تأثیرند. انصافاً منشأ اثر بوده. اینها یک واقعیتی است که من نباید انکار بکنم. عرض کردم، مسائل سیاسی - اجتماعی را اصلاً کار ندارم ولی آثار ایشان در فرهنگ اسلامی، فرهنگ باطنی اسلامی، یعنی عرفان اسلامی تشیع هم‌اکنون در دنیا منشأ اثر خیر است.

آیا ایشان را می‌توان به عنوان یک فیلسوف صاحب فکر و نقاد به شمار آورد؟

این که حالا یک صاحب‌نظر در فلسفه باشند، حداقل من ندیدم. شاید من همه آثارشان را نخواندم، ولی به عنوان یک مدافع از فرهنگ اسلامی و فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی چرا، خیلی قوی است و خیلی منشأ اثر بوده، ولی حالا این که یک بدایعی از خودش آورده باشد و صاحب‌نظر باشد، نه، من چندان آشنایی ندارم. من در آثارش ندیدم. تا آنجا که من آشنا هستم.

دفاع ایشان را بیشتر یک دفاع تخصصی عمیق می‌دانید یا یک دفاع عمومی؟

نه، دفاع عمیق است، واقعاً ژرف است. دفاع ژرفی است و دلبستگی‌اش هم ژرف است. شوخی ندارد، حقیقتاً دلبستگی دارد و دفاعش هم ژرف و عمیق است. واقعاً برای دنیای امروز خیلی مفید است. اصلاً حرف سطحی نمی‌زند و حرف‌هایش بسیار عمیق است. دفاعش، دفاع عمیقی است. شما می‌بینید که ایشان در کشورهای دیگر بیشتر از ایران مطرح هستند.

گویا در آن دوران میان مرحوم طباطبایی با آقای حائری در مورد بحث امکان، مکاتباتی صورت گرفته و بعد آقای فلاطوری مطالبی در نقد آنها نوشتند؟

بله این نقدهایی که آقای فلاطوری نوشته بود، در آن جلسات شبانه مطرح شد، عجیب این که علامه طباطبایی خودش نقد را دیده بود و فکر می‌کرد این یک آلمانی است که اینها را نوشته و فکر نمی‌کرد که او فلاطوری است و طلبه بوده و اینها را بلد است. ایشان تعجب کرده بود که یک آلمانی بتواند در این مورد بنویسد. مثلاً حرکت جوهری را بفهمد. آن وقت ما برای ایشان توضیح دادیم که ایشان آلمانی نیست، ایرانی است. نه تنها ایرانی است بلکه آخوند هم بوده، طلبه بوده. نه تنها طلبه و آخوند بوده، بلکه نوه ملا اسماعیل واحدالعین است. چون جد آقای فلاطوری از حکمای بزرگ بوده. استاد حاجی بود. گفتیم او از نواده‌های ملا اسماعیل واحدالعین است. ایشان دیگر اعجابش

بعد از کُربن
می‌توانیم بگوییم
آثار نصر
خیلی منشأ اثر بوده.
من به کشورهای
اسلامی می‌رفتم،
از کشورهای
عربی گرفته تا
شرق مثلاً اندونزی و
مالزی که رفتم،
همه آثار نصر
ترجمه شده و مردم
نصر را می‌شناسند.



برطرف شد. چون فکر می‌کرد یک آلمانی است که حرکت جوهری را نوشته. اما انصافاً باید بگوییم آقای فلاطوری حرکت جوهری را همان وقت خیلی خوب نفهمیده بود. آقای حائری قوی‌تر از فلاطوری بود. آقای فلاطوری، یک چیزهایی خوانده بود و کمی درس مرحوم آشتیانی را درک کرده بود، ولی طلبهٔ مشهد بود. یک کمی تحت تأثیر فضای تفکیکی مشهد هم قرار داشت. فضای تفکیک مشهد را گذرانده بود بعد هم رفته بود آلمان و یک قدری روی اسلام‌شناسی کار کرد و گاهی هم این اواخر برای آلمان‌ها کتاب‌های درسی دانشگاهی نوشت. فضای فلسفه را یادش رفته بود. از این جهت این حرف را می‌زنم که در یک کنفرانس فلسفی که در آتن برگزار شد، ما هم رفته بودیم، آقای فلاطوری هم از آلمان دعوت شده بود. آنجا یک سخنرانی کرد، همه‌اش ضد فلسفه بود. اصلاً من گفتم این چه فیلسوفی است که دارد ضد فلسفه حرف می‌زند. آن سخنرانی موجب شد که من فکر کنم ایشان یا فلسفهٔ ملاصدرا را خوب نفهمیده یا اعراض کرده است.

میزان آگاهی فلاطوری نسبت به فلسفهٔ غرب چگونه بود؟

از فلسفهٔ غرب هم زیاد نمی‌دانست. ادعا داشت، ولی عمیق نمی‌دانست. در فلسفهٔ ید طولایی نداشت.

آیا ایشان آثار مکتوبی داشتند؟

خیر.

آقای حائری چطور؟

آقای حائری قوی‌تر از آقای فلاطوری بودند. آقای حائری انصافاً خوب بود، فلسفه را به صورت سیستماتیک خوانده بود. فلسفهٔ غرب را هم در آمریکا خوانده بود. البته ذوقش یک قدری عرفانی ملاصدرايي نبود. به عرفان چندان علاقه‌مند نبود. اما در حد خودش خوب بود. آثارش هم هست که نشان می‌دهد فرد عمیقی بوده. هرم هستی و کاوش‌های عقل نظری‌اش خوب است. در برهان صدیقین نیز از منابع غربی استفاده کرده و یک نوآوری داشته.

تسلط ایشان بر فلسفهٔ غرب چگونه بود؟

به نظر من خوب بود. نمی‌شود گفت عالی عالی بود. خوب کسانی هستند که عمیق‌تر خواندند.

از بین بزرگانی که اهل فلسفهٔ اسلامی هستند، کدام‌شان را در حوزهٔ فلسفهٔ غرب مسلط می‌دانید؟ من آقای داوری را با این که فلسفهٔ غرب را کمتر خوانده، فهم فلسفی‌اش را می‌ستایم. آقای مجتهدی هم خوب بود. سال‌ها در غرب درس خوانده، زحمت کشیده، خوب است. این افراد خوب هستند.

در بین طلبه‌ها و روحانیون چه طور؟

در بین روحانیون کسی را نمی‌شناسم که فلسفهٔ غرب را خوب بداند. اگر هم هستند، من نمی‌شناسم.

آیا، آقا میرزا آشتیانی را دیده بودید؟

نه ایشان را ندیده بودم، البته می‌توانستم دیده باشم، ولی ندیده بودم. ولی ایشان که اصلاً فلسفهٔ غرب نمی‌دانستند. اما فلسفهٔ اسلامی‌شان در نوشته‌هایشان نشان می‌دهد که خوب بوده، قوی بوده. نوشته‌هایش الآن در دست ما هست، نیرومند بوده.

مرحوم آقای عصار و فاضل تونی چگونه بودند؟

هر دو قوی بودند. یکی از حسرت‌های من این است که می‌توانستم از محضر ایشان استفاده کنم و نکردم، الآن حسرت می‌خورم. چون آن موقع ما مجذوب علامه طباطبایی بودیم و فکر می‌کردیم نظیر ایشان در عالم کسی نیست. می‌توانستم درس عصار را درک کنم ولی درک نکردم. ایشان را دیده بودم، ولی به کلاس درس‌شان نرفتم. بعدها که آثارش را خواندم، مثل همین کتابی که تحت عنوان علم الحدیث چاپ شده، به عمق ایشان پی‌بردم و پشیمان شدم که چرا از ایشان استفاده نکردم. بسیار عمیق بودند و همین‌طور آقای فاضل تونی، همین کتابی که به قلم خودش هم نیست، شاگردهایش تقریر کرده‌اند، نشان می‌دهد که بسیار قوی بوده. این‌ها واقعاً قوی بودند. البته عصار قوی‌تر بوده.

انصافاً باید بگوییم

آقای فلاطوری

حرکت جوهری را

همان وقت خیلی خوب

نفهمیده بود.

آقای حائری قوی‌تر از

فلاطوری بود.

آقای فلاطوری،

یک چیزهایی خوانده بود

و کمی درس

مرحوم آشتیانی را

درک کرده بود،

ولی طلبهٔ مشهد بود.

یک کمی تحت تأثیر فضای

تفکیکی مشهد هم قرار

داشت. فضای تفکیک

مشهد را گذرانده بود

بعد هم رفته بود

آلمان و یک قدری

روی اسلام‌شناسی

کار کرد

یعنی از حیث آثار از علامه طباطبایی هم قوی تر بودند؟

من از علامه کسی را قوی تر نمی دانم. چون آزاداندیشی علامه برای من خیلی جاذبه داشت که در هیچ کس ندیدم. من آزاداندیش تر از علامه طباطبایی تاکنون در ایران که قطعاً ندیدم. اصلاً آن قدر ایشان آزاداندیش بود که من حیرت می کنم. من برایم آن آزاداندیشی مهم است. این که کسی علامه باشد، برای من مهم نیست، برای من این که کسی توان تفکر آزاد داشته باشد، مهم است و این را در علامه می دیدم و در دیگران نمی بینم، ضمن این که برای دیگران هم احترام قائل هستم.

کمی هم در مورد امام بفرمایید. شیوه و مذاق فلسفی شان چگونه بود؟

من درس فلسفی شان را درک نکردم. ما آرزویمان این بود که یک کلمه فلسفه از ایشان بشنویم. من ده سال شاگرد درس خارج ایشان بودم. ده سال فقه و اصول خارج را پیش ایشان خواندم و آرزو داشتم که حداقل یک کلمه فلسفه در درس اصول از ایشان بشنوم. روزهای عید که ما می رفتیم خدمت ایشان، ما عمداً شیطنت می کردیم یک شبهه اعتقادی مطرح می کردیم که ایشان یک کلمه فلسفی یا عرفانی بگوید. به مجردی که یک مسئله مطرح می کردیم، ایشان سکوت می کرد. اگر مسئله فقهی مطرح می کردیم، ایشان وارد می شد. لب فرو بسته بود. البته قبلاً درس می داده، شاگرد داشته، ولی زمانی که ما بودیم، فقط از فقه و اصول صحبت می کرد. از فقه و اصول سؤال کنید، من برایتان بگویم.

می گویند ایشان حتی در مورد ملاصدرا و افکارش که صحبت می کرد، بیشتر صبغه عرفانی داشت، یعنی جنبه عرفانی ایشان بر برهانی شان غلبه داشته.

همین عرفان را هم موقعی که ما بودیم نمی گفت. الان خوشبختانه کتاب های ایشان در دسترس شما هست. ما شنیده بودیم که یک تاجری در تهران فتوکپی کتاب اسرار اسلام ایشان را دارد. ما آمدیم تهران و رفتیم پیش آقای کشفی و از او خواستیم این تاجر را که اهل سیر و سلوک هم بود، به ما نشان دهد تا کتاب را ببینیم. رفتیم و تاجر را دیدیم و گفتیم ما آمدیم آن کتاب اسرار اسلام را ببینیم. گفتند در اختیار من است، اما به شما نمی دهم که ببرید، و یا فتوکپی بردارید. اما می گذارم اینجا مطالعه کنید، تا هر وقت که خواستید. رفت کتاب را آورد و من ۳-۴ ساعت نشستم و کتاب را مطالعه کردم و لذت بردم. حالا این کتاب چاپ شده و در اختیار شما هست. همه آثار امام الان چاپ شده. می خواهم بگویم آن قدر پنهان بود که ایشان هیچ چیز از فلسفه و عرفان نمی گفت.

حالا که شما آثارشان را می بینید، با مطالعه آثارشان نظرتان در مورد عمق فلسفه امام چیست؟
تردید ندارم که عرفانش غلبه دارد. نه این که فلسفه ملاصدرا را خوب نمی شناخت. نمی شود ملاصدرا را شناسی و این چیزها را بنویسی. ملاصدرا را خوب می شناخت. ولی بعد از این که آثارشان را خواندم، عرفان ایشان را بر فلسفه شان ترجیح می دهم.

ایشان کلاس فلسفه هم داشتند؟

وقتی ما بودیم نه، در دوره ما صبح ها فقه درس می دادند و بعد از ظهرها اصول. قبل از دوره ما حتی قبل از اینکه ما به قم بیاییم، فلسفه درس می دادند. روزهای آخر که درس تعطیل می شد، ایشان نصیحت می کرد. آن روز نمی دانم چه طوری بود که غیرمستقیم حس کرده بودند که دارند از قم می روند. این را صریح نمی گفتند، غیرمستقیم به طلبه ها هشدار می دادند که مثلاً باید وفادار بمانند، فقه بخوانند، اصول بخوانند و... بعد یک قصه ای طرح کردند. فرمودند: یک قصه ای به شما بگویم. آن سال ها که من اسفار درس می دادم، در بین شاگردانم دو نفر بودند که خیلی فوق العاده بودند. دو برادر همدانی که نام یکی حجت بود. اسفار می خواندند و من از اینها خیلی راضی بودم. یک روزی یکی از این دو برادر آمد پیش من و گفت: آقا در فقه رسم است هر کسی چند سال فقه می خواند، اجازه اجتهاد به او می دهند. آیا در فلسفه رسم نیست؟

گفتم: نه، در فلسفه این رسم ها را نداریم. اما شما چون اصرار می کنید و می خواهید، من یک چیزی برای شما می نویسم. بعد ایشان ادامه دادند که من شب نشستم خانه و با این که خالی الذهن بودم، یک اجازه نامه ای برای اینها نوشتم که کتاب شده. نصایحی بود که به آنها دادم. دو سه ماه که گذشت، دیدم که اینها نیستند و غیبتان

تردید ندارم که
عرفانش غلبه دارد.
نه این که
فلسفه ملاصدرا را
خوب نمی شناخت.
نمی شود ملاصدرا را
شناسی و
این چیزها را بنویسی.
ملاصدرا را
خوب می شناخت.
ولی بعد از این که
آثارشان را خواندم،
عرفان ایشان را
بر فلسفه شان
ترجیح می دهم.

زد و ما دیگر اینها را ندیدیم. ما متأسف شدیم که اینها رفتند و دیگر اثری از آثارشان نبود. سال‌ها گذشت. یک روزی از همین خیابان آستانه عبور می‌کردم، دیدم یک آدم مستفرنگی خم شد دست مرا بوسید. من نگاه کردم دیدم یکی از آن دو برادر است. به او گفتم: کجا هستی؟ چه می‌کنی؟ بعد معلوم شد در شُرالادارات مشغول است. رئیس گمرک است. تا اینجا قصه تمام شد و بعد امام حرف‌های خودش را زد؛ و نصیحت فرمود و تمام شد.

این داستان در گوشهٔ ذهن من بود. سال‌ها گذشت تا یک سالی اوایل انقلاب دیدم که یک آقای معاون وزیر علوم است به نام حجت همدانی. به یک‌باره به ذهنم رسید که نکند او پسر یکی از آن دو برادر باشد. اما نفتم تحقیق کنم. این هم گذشت. یک سالی در دانشکده الهیات درس می‌دادم. روزی هنگام حاضر غایب کردن، یک خانمی نشسته بودند و قیافه‌اش هم نشان می‌داد که خیلی تیز است و حرف‌ها را هم خوب می‌گرفت. بعد که حاضر و غایب کردم، دیدم اسمش مینو حجت است. دوباره ذهنم به قبل‌تر رفت. وقتی کلاس تمام شد، گفتم: خانم حجت من با شما کار دارم. می‌خواستم ببینم شما همدانی هستید؟ گفت: بله. گفتم: شما خواهر آقای مهندس حجت نیستید؟ گفت: بله. گفتم: شما پدرتان روحانی نبوده؟ گفت: بله! سال‌ها در قم روحانی بودند. گفتم: در قید حیات هستند؟ گفت: بله! هستند، ولی مریض هستند. گفتم: می‌توانم ملاقاتی با پدر شما داشته باشم؟ گفت: چشم صحبت می‌کنم و اگر شد خبر می‌دهم. ما منتظر شدیم هفتهٔ دیگر خبر بدهند که برویم با پدرشان ملاقات کنیم. حالا کنجکاوی من تا کجا رسیده بود. هفتهٔ دیگر آمدند ولی هیچ چیز نگفتند. من فکر کردم شاید نخواسته یا نشده، هیچ چیزی نگفتم. این هم گذشت و رفت. ناامید شدم و دیگر برای ملاقات اصرار نکردم. گفتم شاید نشده و یا نخواسته. سال بعد از دانشگاه قم من را دعوت کردند که درس بدهم. رفتم دیدم که همین خانم حجت آنجا دانشجوی دکتری است. دوباره ایشان دانشجوی من شد. قبلاً فوق‌لیسانس می‌خواند. بعد از درس دوباره گفتم: خانم حجت یادتان هست من یک تقاضایی از شما کردم که می‌خواهم پدر شما را ببینم؟ گفت: بله! یادم هست، ولی نشد. اما این دفعه من با ایشان صحبت می‌کنم. دوباره قرار شد که هفتهٔ دیگر به من خبر دهد. هفتهٔ دیگر آمد و گفت: من برای شما وقت گرفتم، روز چهارشنبه، فلان ساعت. گفت: برادرم هم می‌آید. ما خوشحال شدیم. طبق قرار سر ساعت رفتم. دیدم خانم حجت کنار در ایستاده و بعد هم مهندس حجت آمدند و وارد شدیم و دیدم یک پیرمردی روی تخت دراز کشیده. قیافه‌اش تقریباً شبیه مرحوم شهابی بود. محاسنی داشت و مریض‌الحال بود. حال و احوال کردیم و صحبت کردیم و مهندس حجت هم آمد. برادرش هم وفات کرده بود. گفتم: خدمت شما رسیدم تا شما را زیارت کنم. قصه‌های سال‌ها پیش از امام در مورد شما شنیدم و قضیه را نقل کردم. ایشان گفت: بله! درست است. اما برادرم جواد حالا وفات کرده است. کتابخانه‌اش هم پر از کتب فرانسوی بود، فهمیدم که فرانسه هم بلد است. بعد گفت که من بازنشسته‌ام. گفتم: هنوز هم با امام ارتباط دارید؟ گفت: بله! علاقه‌مند هستیم، ولی خدمتشان نرسیدم. نخواستم مزاحشان بشوم. گفت: چندی پیش تلفن کردم که می‌خواهم خدمت امام برسم؟ گفتند: ایشان وقت ندارد. گفتم: بگویید فلانی می‌خواهد خدمت شما بیاید. بعد از چند دقیقه به من زنگ زدند و گفتند که امام فرموده‌اند ایشان هر وقت که خواستند بیایند. گفت: من رفتم خدمتشان و سلام و احوالپرسی کردیم و زیاد مزاحم اوقات ایشان نشدم. تا اینجا حرف بسنده شد. بعد گفتم: خوب ایشان یک اجازه‌نامه‌ای برای شما نوشتند، آیا آن اجازه‌نامه در اختیار شما هست؟ گفت: بله! هست. مهندس حجت گفت: بله هست، من یک فتوکپی می‌گیرم، می‌دهم برایتان بیاورند. ما خوشحال شدیم و هفته بعد کپی اجازه‌نامه را دیدیم. به صورت یک کتابچه بود ولی اجازه‌نامه بود. بعدها دادم به مؤسسهٔ نشر آثار امام که چاپ شود. آن کتابچه خواندنی است. آخر اجازه‌نامه یک تاریخ دارد که مال ۷۵ سال پیش بود. آن موقع حساب کردم امام ۲۵ ساله بودند. حالا، آن کتابچه خیلی خواندنی است. شروع می‌کند به نصایح عرفانی، نثر آن عربی - فارسی است.

بعد یک جایی می‌گوید ایها الصدیق‌الروحانی الحذر الحذر. تحذیر می‌کند از اینکه با این مستفرنگ‌ها مصاحبت کنید. این میزان ضدیت امام را با غرب نشان می‌دهد. این از نظر تحلیل جامعه‌شناسی خیلی مهم است. این کتابچه عرفانی، اخلاقی، فلسفی و اجازه‌نامه است.

